

نمایشنامه « مهمان خانه ای در همین نزدیکی »

نویسنده:

پژمان شاهوردی

بازنویس:

دکتر حسن دولت آبادی

اشخاص نمایش:

- کشتی بان

- اولی

- دومی

- سومی

صحنه عرشه‌ی کشتی است با سکان در راست و دکل بلندی در روبرو. کف صحنه در چپ مملو از پلاستیک‌های پنگوئن است که از باد پر شده‌اند. کشتی بان پشت به ما نشسته و مشغول باد کردن پلاستیک‌ها با تلمبه‌ای عجیب و غریب است. لبه کشتی در انتهای صحنه دیده می‌شود. موسیقی آرامی صحنه را رعب‌انگیز می‌کند. از زیر پلاستیک‌های لرزان در باد، آدمکی، با شمایل شبیه به آدمک‌های پانتومیم، نیم‌خیز شده و سپس بی‌رمق تخت زمین می‌شود. در سمتی دیگر، دور از نایلکس‌های تلمبار شده نیز، آدمکی نیمه‌جان بر بالشی خوابیده است. کشتی بان بالش را از زیر سر آدمک می‌گیرد، با تأکید به آن نگاه می‌کند و به دریا می‌اندازد. سپس آدمک را بر زمین می‌کشید و کنار نایلکس‌ها می‌برد. دریا متلاطم می‌شود. کشتی بان روی آدمک نایلکس می‌ریزد. دریا آرام می‌گیرد. آدمک دو کمی جان می‌گیرد. او نیز توان ایستادن ندارد و بی‌اختیار تخت زمین می‌شود. کشتی بان که چشم‌بندی بر چشم راستش دارد، بلند می‌شود و لنگ‌لنگان به سمت آدمک یک که از این پس او را با نام اولی می‌شناسیم می‌رود. لگدی به او می‌زند و چون عکس‌العملی نمی‌بیند تلمبه‌اش را به پای وی وصل و بادش می‌کند. با هر نیرویی که او به تلمبه وارد می‌کند، اولی جانی تازه می‌یابد، تا این که روی پا می‌ایستد. دریا متلاطم می‌شود. کشتی بان به سوی سکان می‌رود و با چرخاندن آن، فضا را آرام می‌کند. بعد از آن که اولی می‌ایستد، کشتی بان به سوی آدمک دو که از این پس او را دومی می‌شناسیم می‌رود. می‌کوشد او را باد کند اما عکس‌العملی مشاهده نمی‌کند. کنار می‌کشد و متعجب نگاه می‌کند. دومی خود آرام جان می‌گیرد و چون نوزادی متولد می‌شود.

کشتی بان سراسیمه به سکان می‌رسد تا کشتی را متلاطم کند. دومی تمام قد می‌ایستد. کشتی بان سکان را رها می‌کند و به دومی خیره می‌شود. فضا آرام می‌شود. اولی و دومی که حالا جان گرفته‌اند سراسیمه و همچون نوزادی گرسنه با صداهای عجیب و غریب در پلاستیک‌ها به جستجوی چیزی می‌پردازند که ما نمی‌دانیم چیست. آن‌ها برای شناخت

هر چیز به سمتش می‌روند و شاید مقداری از آن را به دندان بزنند در لابلای پلاستیک‌ها، چیزهایی است که ما بعداً از وجود آن‌ها مطلع می‌شویم. دومی ناراضی از این جستجو به جای تمیزی که از آن برخاسته بود باز می‌گردد. کشتی‌بان به نشانه‌ی اعتراض در سوتی که به گردن آویخته است، می‌دمد. موسیقی شدید می‌شود. اولی و دومی ناگهان چشمشان به هم می‌خورد و با دیدن هم می‌ترسند و به گوشه‌ای می‌خزند. شباهت باعث می‌شود آن‌ها به هم نزدیک شوند و هم را لمس کنند. هنوز به شناخت یکدیگر نرسیده‌اند که کشتی‌بان فریاد می‌زند.

کشتی‌بان

من می‌خوام! مهمان ناخوانده‌ی من!

اولی

(با خود) چه آرامشی!

دومی

(با خود) حس خوبی ندارم.

کشتی‌بان

سرباز شماره بیست شصت و پنج

اولی

(سراسیمه پیش می‌رود) قربان، بله قربان (خبردار می‌ایستد).

کشتی‌بان

تموم شد. نه شروع شد. بدبختانه باید این خبر خوش رو به تو بدم.

دومی

نگفتم؟

کشتی‌بان

(خوشحال) خوشبختانه بالاخره مأموریت تو به ته رسید.

اولی

این تأسف‌بارترین خبر خوبی بود که تا حالا شنیدم قربان. از تمامی زحمتهای شما متنفرم.

به شکلی عجیب احترام می‌گذارد و سینه‌خیز می‌رود. قمقمه‌ای پیدا می‌کند و از آن آب می‌نوشد.

دومی

نه!

اولی

چرا؟

دومی

نمی بینیش؟

اولی

تشنمه.

دومی

حراج نکن!

اولی ساده لوحانه می نوشد، کشتی بان متوجه محل استقرار دومی شده و هراسان می شود.

کشتی بان

اونجا نه!

دومی

چرا؟

کشتی بان

همین که گفتم.

دومی

اینجا تمیزه.

کشتی بان

برگرد سر جات.

دومی

چرا؟

کشتی بان

همین که گفتم.

دومی

نمی خوام.

کشتی بان

با تو هستم.

دومی

حس خوبی ندارم.

کشتی بان

سرباز شماره سی دویست و بیست و دو.

دومی

(به سمت او می رود و خبردار می ایستد) قربان، بله قربان.

کشتی بان

مأموریت محوله به پایان رسید. اولین کسی هستی که این خبر بد رو بهش می دم. تولدت مبارک گوساله.

دومی

تولد؟

کشتی بان

بله تولد. غم آخرت باشه. اجباری، بی اجباری! (کل می زند)

دومی

(خوشحال به هوا می پرد) ولی قربان...

کشتی بان

توی کشتی من ولی و اما و اگر وجود نداره.

دومی

دریا مال همه است و ما همه توی دریاییم.

اولی

زیاد حرف می زنی!

دومی

دریا...

کشتی بان

بشین، برپا...

دومی

اعتراض دارم.

کشتی بان

اعتراض وارده.

دومی

این ممکن نیست.

اولی

چرا؟

دومی

(بی توجه به اولی و رو به کشتی بان) گفتی کشتی من اما و اگر نداره!

کشتی بان

(به اولی) همش تقصیر توئه.

اولی

وای!

کشتی بان مانند داورها در سوت می دمد. ابتدا اولی همچون رباط کوکی، حرکاتی انجام می دهد. او از دومی هم می خواهد چنین کند. دومی سرانجام تحت شرایط، تمکین می کند، اما نمی تواند ادامه دهد و بر زمین می افتد.

کشتی بان

تمام! (سوت می زند) همون که انتظارش رو داشتم. ثقلب در امور محوله.

کارت قرمز می دهد. دومی بی توجه به سمت لبه ی کشتی می رود.

دومی

دریا...

کشتی بان

خب بفرما.

به آب دریا اشاره می کند و تشویقش می کند به دریا بپرد.

اولی

من می ترسم.

کشتی بان

چرا نمی پری توی آب؟

دومی

این کشتی چی می شه؟

کشتی بان

کشتی رو بسپر به من.

اولی

ایشون کشتی بان هستند.

دومی پشیمان از افتادن، ناگهان از دکل بالا می رود.

دومی

من به همه چیز مشکوکم! از من سوالی نشد.

کشتی بان

(معترض به بالا رفتن دومی و با تحکم) نه!

دومی

ولی من این بالا رو دوست دارم.

کشتی بان

چرا؟

دومی

چرا؟ راستی چرا؟ (به آسمان نگاه می کند) خودم هم نمی دونم. ولی این بالا (به آسمان نگاه می کند) اینجا... من... فقط می دونم خوشم می آید.

کشتی بان

(سوت می زند) پایین، همین الان.

اولی

مگه نشنیدی؟

دومی به زیر می آید

کشتی بان

نام؟

دومی

بیست شصت و پنج.

اولی

گوساله. البته ایشون رو عرض می کنم قربان.

کشتی بان

(به اولی) خیس نشی. (چتری برمی دارد و بالای سر اولی می گیرد و ناگهان باران می بارد. کشتی بان به سمت دومی برمی گردد) منفی به توان بیست.

دومی

جای من اینجا نیست. حس خوبی ندارم.

می خواهد به بالای دکل برگردد. کشتی بان به اعتراض سوت می زند. دومی از رفتن باز می ماند و معترض به جایی که خوابیده بود برمی گردد.

من به اینجا تعلق دارم.

کشتی بان

برگرد سرجات. این یک دستوره.

دومی

ولی...

اولی

بهتره برگردی، بگو قربان.

دومی

اما قربان!

گریه می کند. اولی و کشتی بان به سویش می روند و تهدیدآمیز در دو سوی وی قرار می گیرند. دومی که ترسیده است با احتیاط می کوشد از تنگنای آن دو بگریزد. می گریزد و از دکل بالا می رود.

کشتی بان

(سوت می زند) پایین، پایین!

دومی

نمی آم. اینجا خیلی خوبه. (به آسمان نگاه می کند)

اولی

نشنیدی؟ (سوت ممتد کشتی بان)

دومی

باشه، باشه. چرا سر و صدا می کنی؟

با بی میلی پایین می آید و به محلی که از آن برخاسته بود می رود.

کشتی بان

(با فریاد) قانون برای همه یکسانه.

دومی

قانون تو قانون من نیست.

کشتی بان

یک بار و برای همیشه بهت می گم این کشتی مال منه. تو در اونی و باید اطاعت کنی.

دومی

ما همه توی دریا هستیم.

کشتی بان

این کشتی امنیت تو رو تأمین می کنه. ناراحتی، این تو و این هم دریا.

اولی

بله قربان.

کشتی بان

بهتره برگردی سرجات.

دومی

اگه برنگردم؟

اولی

با هم می اندازیمت توی دریا.

دومی به دریا نگاه می کند

کشتی بان

خب؟

دومی بار دیگر به ناچار تمکین می کند و به محل نایلکس ها می رود.

اولی

گرسنمه.

کشتی بان

جستجو کن، پیدا می کنی.

اولی در زباله ها جستجو می کند و دومی با اکراه نگاه می کند.

کشتی بان

بیینم، خوب خوندی؟

دومی

چی رو باید بخونم قربان؟

اولی

قربان بله قربان. من خوندم، اینم نشونش.

دست هایش را به سمت گوش های کشتی بان می برد.

صدای شیپور شنیده می شود. دست هایش گویی با کشتی بان صحبت می کند و کشتی بان به حرف هایش گوش می دهد.

کشتی بان

تأیید شد.

اولی

(به سمت دومی می رود) جیک جیک مستونت بود فکر زمستونت نبود؟

دومی

اعتراض دارم قربان.

کشتی بان

اعتراض وارد نیست، بگو.

دومی

من هم خوندم.

دست‌هایش را نشان می‌دهد. ناگهان صدای همان شیپور به گوش می‌رسد.

نه دروغ نیست.

دست‌هایش به صورت خرچنگ به او حمله می‌کند. می‌ترسد و می‌خواهد آن‌ها را زیر پا گذارد اما پاهایش هم به

او حمله می‌کنند. فریاد می‌زند.

کشتی‌بان

منفی در منفی به توان ده.

دومی

اما قربان ایشون (به اولی) یک گوساله‌ی به تمام معنا هستند. من تمام نمونه سوال‌ها رو چک کردم ولی این سؤال

نبود.

اولی

بله قربان. اون تیغ داسش کند بود و هیچ وقت نیامد تیزش کنه.

دومی

هزار بار رفتم ولی مغازه‌ش بسته بود.

اولی

مغازه من بسته بود؟ چرا راست می‌گی؟

با هم درگیر می‌شوند و فریاد می‌زنند. اولی خنجری از زمین بیرون می‌آورد. در همین حال دومی هم خنجری بیرون

می‌آورد و به طرف هم حمله می‌کنند. ناگهان هر دو روی زمین می‌افتند، گویا مرده‌اند.

کشتی‌بان

از عقب نظام!

اولی و دومی به شکلی عجیب برمی‌خیزند و خبردار و ساکت می‌مانند

دومی

حس خوبی ندارم.

به جایی که خوابیده بود می‌رود.

کشتی‌بان

نه، نه، نه!

دومی

اونجا کثیقه، شلوغ و آشفته است.

کشتی بان

در آشفتنگی هم نظمیه.

دومی

عقلم به این حرفها قد نمی ده.

اولی

یا شاید هم نمی خوای قد بده.

کشتی بان

به آغوش من برگرد عزیزم!

دومی

لااقل بذار تمیز و مرتبش کنم.

کیسه زباله ای به دست می گیرد و زباله ها را جمع می کند.

اولی

چه کار می کنه؟

کشتی بان

چه کار می کنی؟

دومی بی توجه، به کارش ادامه می دهد. کشتی بان مرتب سوت می زند.

اولی

چرا اعصاب خراب می کنی؟

کشتی بان

بلند شو، با تو هستم، دست زن.

کیسه زباله را می گیرد و زباله ها را مجدداً می پراکند. اولی نیز در ادامه، به پخش کردن بیشتر زباله ها کمک می کند.

اولی

لازم نکرده.

دومی

ولی لازمه.

اولی

نه نیست.

دومی

هست.

اولی

نیست.

دومی

هست.

کشتی بان

تک یا جفت می آریم.

اولی

قبوله.

دومی

قبوله.

دست هایشان را پشت گوششان می گذارند و با هم شمرده شمرده می خوانند.

همه

هر کس که تک نیاره، تک نیاورده است.

دست هایشان را پایین می آورند. اولی برنده می شود.

اولی

همیشه حق به حق دار می رسه.

دومی

اما کسی که حق داره باید یه کمی از حقش رو به بقیه بده.

کشتی بان

مشکوک به استفاده از مواد نیروزا! یک، دو، سه

به گوش او خیره می شود.

اولی

من؟!؟

کشتی بان

خیر، شما.

به دومی اشاره می کند.

دومی

من؟! اما...

کشتی بان

اینجا ولی و اما و اگر نداره. دست‌ها بالا.

دومی دستش را بالا می‌برد و کشتی بان با آمپولی مخصوص از او خون می‌گیرد. اولی با دیدن خون جیغ می‌زند.

اولی

خون... نه، نه... قربان من می‌ترسم.

کشتی بان از لابلای نایلکس شاخه گلی کاغذی پیدا می‌کند و به اولی می‌دهد. اولی می‌گیرد و آرام می‌شود. گل را

می‌بوید و کم‌کم به خواب می‌رود.

کشتی بان

این، اونی نیست که باید باشه.

خون را بو می‌کشد.

برات متأسفم. کارت بالا گرفت. خیانت در امانت.

دومی که همچنان در زباله‌ها جستجو می‌کند آن‌ها را جابه‌جا می‌نماید.

(عصبانی) اون‌ها رو جمعشون نکن.

می‌آید و پراکنده‌شان می‌کند.

اولی

خب گرسنمه!

دومی

منم همینطور.

کشتی بان

بگرد و چیزی پیدا کن.

دومی

یه فکری.

اولی

چی؟

دومی

چرا ماهی نگیریم؟

کشتی بان

قلاّب هم دارم.

دومی

چه عالی! بدش به من.

کشتی بان

نه.

دومی

من ماهیگری بلدم.

کشتی بان

باشه (قلاّب را به دومی می دهد)

اولی

اون کار زحمت داره.

در زباله ها جستجو می کند.

کشتی بان

بله بله، پخششون کن.

اولی

اطاعت قربان.

دومی

تو چرا از جمع شدن زباله ها ناراحتی؟

کشتی بان

زیادی حرف می زنی. مگه ماهی نخواستی؟

دومی

خواستم.

کشتی بان

بده به من.

ماهی را که دومی صید کرده است می گیرد.

دومی

می خوام بپزمش.

کشتی بان

من بلدم.

دومی

منم بلدم.

کشتی بان

(جدی) نه (به اولی) بیا اینجا کمک من.

اولی

اطاعت قربان. (می رود و ماهی را پاک می کند) چه کار پر زحمتی!

دومی با اعتنام از فرصت اشتغال کشتی بان و اولی، به سمت زباله ها می رود و می کوشد دور از چشم دیگران کف کشتی را جستجو کند. ناگهان در کف کشتی به چیزی برمی خورد. دست می برد و دستش به چیزی گیر می کند. آن را می کشد اما نمی تواند. کشتی بان مشکوک می شود.

کشتی بان

توی کشتی من چه غلطی می کنی؟

دومی

هیچی دنبال غذا هستم.

کشتی بان

غذا اینجاست. بلند شو.

دومی برمی خیزد. کشتی بان از میان زباله ها مکروفری بیرون می کشد و ماهی را در آن می گذارد و رو به دومی می کند.

بیا پیش خودم.

دومی به آسمان نگاه می کند.

اولی

تو خیلی سر به هوایی. غذا می خوای باید زحمت بکشی.

کشتی بان غذای آماده را از مکروفر بیرون می کشد.

کشتی بان

اینم غذا (یک ماهی بزرگ را نشان می دهد).

دومی

زحمت کشیدی!

اولی

(به دومی با تاکید یادآوری می کند.) کشیدید، قربان.

دومی

باشه قربان. ای کاش می داشتی خودم هم بپزمش.

اولی

قربان!

دومی قوطی را باز می کند.

دومی

قربان.

کشتی بان لپ تاپ بیرون می آورد، ساندویچ می کند، به اولی و دومی می دهد و می خورند.

کشتی بان

خوشمزه است.

اولی

به زحمتش نمی ارزه.

با حسرت به زباله ها نگاه می کند و آه می کشد.

دومی

اون جا چی هست؟

به زباله ها اشاره می کند.

اولی

همه چی.

دومی

واقعاً؟

اولی

بله.

کشتی بان

(می خندد) بله، همه چی.

دومی به سوی زباله ها می رود و از لابلای نایلکس ها ترازویی شبیه ترازوی عدالت پیدا می کند و به کشتی بان می دهد.

حساب حساب، کاکا برادر.

صدایی نامفهوم از او می شنویم و بعد ترازو در دست فریاد می زند.

یک، دو، سی

دومی در بین نایلکس ها می گردد و نایلکسی پیدا می کند و آن را در کفه ترازو می گذارد. کفه روبرویی که فلش

(حافظه ی جانبی) بر آن است سنگین تر است.

دومی

قرتاس، مورد داره قربان. لابد تنظیماتش به هم خورده. آخه این خیلی کوچیکه.

اولی

سوء استفاده از حسن خلق شما (به کشتی بان) عامل این گستاخی عظیمه.

کشتی بان

احسنت. پنجاه تا کلاغ پر برای خود شیرینی و چاقلوسی در حین انجام غلط.

اولی شروع به کلاغ پر می کند.

و اما ترازوی تو...

فلش را برداشته و به لپ تاپی که از مکروفر بیرون می آورد وصل می کند و شروع به تماشای آن می کند.

همه چیز توی آینه. (نگاه می کند) اوضاع نابسامانه. یک توده مصیبت پر فشار رو می بینم که از نیمه ی غربی وارد

شرق می شن. بارانی سیل آسا در راه. وای به روزگارت! تبریک می گم. (با او دست می دهد)

دومی

من؟

کشتی بان

نه، من.

دومی

غیر ممکنه. این یک مُحلل بوروکراتیو برای سست کردن سیستم عصبی منه.

کشتی بان

بیا خودت ببین احمق یعنی من راست می گم؟

دومی

می شه؟

کشتی بان

برای این که بعداً نزن زیرش، این بار می شه.

لپ تاپ را به او نشان می دهد، چشم های دومی از حدقه بیرون می زند.

اولی

قربان می شه منم ببینم؟

کشتی بان

تو کلاغ پرت رو برو تا تنبیهت نکردم.

اولی

غلط کردم قربان، چشم.

به کلاغ پر ادامه می دهد.

کشتی بان

واقعاً خجالت داره.

دومی

قربان می شه این قسمت هاش رو پاک کنید؟ راستش رو بخواید از دستم در رفت. در حالت طبیعی نبودم.

کشتی بان

نباید در می رفت.

دومی

ظرفیت تحملت رو بالا ببر.

کشتی بان

این رو توی ترازویی که خودت دادی گذاشتم.

دومی

حالا می شه بندازیش سطل آشغال. قول می دم جبران کنم. اصلاً بزینش بره جلو...

کشتی بان

این فیلم ها به هیچ صورت پاک نمی شن.

اولی

خوبت شد. (برای دومی شکلک در می آورد.)

دومی

(به اولی) یه دونه از این بادکنک ها تو به من می دی؟

اولی

نه اینها مال خودمه.

دومی

اگه تو کمکم کنی، ترازو مساوی می شه.

اولی

جیک جیک مستونت بود فکر تابستونت نبود؟ (عصبانی) نمی دم. هر که برای خودش از این ها جمع کرده.

دومی

من نمی خوام توی این کشتی باشم.

کشتی بان ترازو را بر سکان می آویزد.

کشتی بان

بسیار خوب، پیرا! (دریا را نشان می دهد)

دومی

مشکلات فقط یک راه برای رفع ندارند.

کشتی بان

راه بهتری می شناسی؟ کشتی یا دریا.

دومی از دکل بالا می رود.

می خوای برای همیشه اون بالا بمونی؟

اولی

بیا پایین.

دومی

حالا می دونم چرا این بالا رو دوست دارم.

کشتی بان

واقعاً؟

دومی

بله.

کشتی بان

چرا؟

دومی

از این بالا دنبال ساحل می گردم، یک خشکی. جایی که نه کشتی توش باشه، نه دریایی که تو منو توی اون بندازی.

کشتی بان

بیا پایین.

اولی

منو هوایی نکن.

دومی

تو از این کشتی جایی نمی ری.

اولی

تو هم نمی ری.

دومی

نمی دونم، ولی دلم می خواد.

اولی

من که دلم نمی‌خواد.

کشتی‌بان

می‌آی پایین یا دکل رو بُرم؟

اولی

از روی عرشه هم می‌شه دنبال ساحل گشت.

دومی آرام به زیر می‌آید. کشتی‌بان به سراغ قوطی کنسرو می‌رود. اولی هم متملقانه پیش می‌رود.

کشتی‌بان

از این نخوردی.

دومی

گرسنمه.

اولی

چرا نمی‌آی؟

دومی

میل ندارم.

اولی

من می‌خورم.

دومی

می‌دونم.

کشتی‌بان برای اولی لقمه درست می‌کند و اولی مشغول خوردن می‌شود. دومی به سوی زباله‌ها می‌رود. ابتدا

می‌ایستد و به دور دست نگاه می‌کند. اولی به مسیر نگاه دومی نگاه می‌کند.

اون جا رو.

اولی

کجا؟

کشتی‌بان

غذاتو بخور.

دومی

خشکی!

اولی کنجکاوی می‌کند.

کشتی‌بان

گفتم غذاتو بخور.

اولی

حالا که خشکی دیده شده...

کشتی بان

اون فقط یه سرابه.

اولی

نیست.

به سمت لبه ی کشتی می رود. دومی هم با ناباوری به همان مسیر نگاه می کند. کشتی بان به سراغ اولی می رود.

کشتی بان

من این جا رو مثل کف دستم می شناسم. این کشتی محل امن توئه.

اولی

نه منم می خوام برم.

کشتی بان

تو هیچ جا نمی ری.

اولی

می رم.

کشمکش ادامه می یابد. کشتی بان از دومی غافل می شود. دومی می نشیند، جستجو می کند و دستش بار دیگر در

کف کشتی به چیزی گیر می کند آن را می کشد. از کف، باریکه ای آب به بیرون فوران می کند.

دومی

(با خود) سوراخ، یه سوراخ، درست کف کشتی.

اولی

ولم کن.

کشتی بان

گفتم آروم بگیر.

او را به وسط کشتی هل می دهد. دومی دریچه را در جایش محکم می کند، بر آن زباله می ریزد و برمی خیزد.

دومی

چرا مجبورش می کنی؟

کشتی بان

هیچ می فهمی چی می گی؟

سوت می زند. اولی که شرطی شده است خبردار می ایستد و به دستور کشتی بان عمل می کند.

بشین، پاشو، بشین، پاشو، بشین...

دومی

چرا مجبورش می کنی؟

اولی

من مجبور نیستم.

همچنان می نشیند و برمی خیزد. دومی پنهانی پلاستیکی پر از هوا را از زمین برمی دارد و در ترازو می اندازد.

دومی

درست شد قربان، عرض کردم که تنظیمات میزان به هم خورده بود.

چشم های کشتی بان از حدقه بیرون می زند.

می دونستم که اشتباه شده.

کشتی بان

(فریاد می زند) اپیزود دوم

اولی

(فریاد می زند) دزدی قربان. دزدی در روز روشن.

به سمت دومی می رود و یقه اش را می گیرد.

می دونی من برای اون چقدر زحمت کشیدم؟ به نظرت درست برداشتی؟

دومی

صد در صد.

اولی

اعدام در ملاء عام قربان.

کشتی بان

(به قصد دلجویی از دومی) اعتراض وارد نیست!

اولی نایلکس را می گیرد، گره اش را باز می کند، هوایش را می بلعد و آن را کاملاً خالی می کند.

اولی

ممنونم قربان

دومی

اما...!

کشتی بان

اینجا اما و ولی و باید و شاید نداره.

دومی

بله بله گفته بودید. حس خوبی ندارم.

اولی

تو شنونده خوبی هستی.

دومی

فقط یکی.

کشتی بان

بی خودی خودت رو به آب و آتیش زن. قبل از پرت شدن چشمت رو باز می کردی. زمان به صفر رسیده. تولدت مبارک گوساله!

اولی

(می خندد) جیک جیک مستونت بود، فکر تابستونت که بود!

دومی می گرید، از آن دو رو می گرداند و بدون التماس، با خود سخن می گوید و در همان حالت پشت به کشتی بان زانو می زند.

منو ببخش، شاید اشتباه شده، من مطمئنم که اشتباه شده قربان.

کشتی بان

به ملخ ها بازی رو باختی.

اولی

اما از قدیم گفتن: «بازی اشکنک داره، سرشکستنک داره.»

دومی

من عینک نزدم، به همین دلیل نوک سوزن رو ندیدم.

کشتی بان

کم آوردی. خودت رو برای عبور از پل آماده کن.

اولی

قربان پس من چی؟

به میان نایلکس ها می رود و در بین آن ها دنبال چیزی می گردد.

کشتی بان

کجایی؟

دومی

دارم برای رفتن آماده می‌شم. (به خود عطر می‌زند)

کشتی‌بان

بیست شصت و پنج!

اولی

بله قربان!

کشتی‌بان

همه چیز آماده ست؟

اولی تکه چوبی به شکل پُل از زیر نایلکس‌ها پیدا می‌کند و جلوی پای دومی می‌گذارد

اولی

قربان، بله قربان.

دومی بار دیگر پشت به آن‌ها زانو می‌زند و التماس می‌کند.

دومی

نمی‌شه منو نادیده بگیرید؟ اصلاً غلط کردم. خوبه؟

کشتی‌بان

این مسخره‌ترین حرفی بود که می‌شد از دهن تو شنید.

به طرف او می‌رود و با دستمال چشم‌هایش را می‌بندد.

دومی

قرارمون این نبود.

کشتی‌بان

بود، ولی تو هیچ‌وقت مشق‌هات رو خوب ننوشتی و حتی یک بار هم لای کتابت رو باز نکردی بینم امتحان فردا

چیه؟

دومی

آشپزی.

کشتی‌بان

پس بخور از اون چیزی که برای خودت سفارش دادی.

اولی

(همه چیز را چک می‌کند) جایگاه آماده‌ست.

دومی

حتی این کشتی رو هم می‌شه تمیز کرد.

اولی

نه نمی شه.

کشتی بان

چون کشتی نمی خواد.

دومی

... البته اگه تو نباشی.

کشتی بان

من نباشم تو چطور نفس می کشی؟

دومی

راحت تر.

کشتی بان

خواب دیدی خیره.

اولی دفتری به رئیس می دهد و او مشق هایش را خط می زند

اولی

فکر نمی کردم امروز معلمون یه دفعه بیاد و مشق هامون رو خط بزنه.

کشتی بان

برو شهر بازی برای خودت بازی کن. ماچ رو بده.

اولی

پس این چی؟

کشتی بان

(به دومی) حرکت کن.

دومی

نمی بخشی؟

به ساحل نگاه می کند.

ساحل! دوره ولی هست.

کشتی بان

از خیالات خوشم می آد، گرچه ازشون متنفرم.

اولی

جیک جیک مستونت بود... (می خندد)

کشتی بان مقداری مایع اشتعال زا جلوی او می ریزد و آتش می زند. آتش جلوی او می رقصد.

دومی

ساحل...

کشتی بان

حرکت کن!

دومی

من می ترسم.

کشتی بان

از آتش.

دومی

از خودم در آتش، در کنار آب.

اولی گریه می کند، می رود و یکی از نایلکس های خود را به دومی می دهد.

اولی

بیا اینو بگیر.

دومی

یعنی تو...

اولی

آره، برای خودت.

کشتی بان

(نایلکس را می گیرد.) متأسفم. اینجا کسی نمی تونه از این غلط کنه. هوای این جا خیلی پسه. حرکت کن.

دومی به سمت لبه ی کشتی می رود، اما از ارتفاع می ترسد و پس می کشد.

دومی

حالا که چی؟

به آتش نزدیک می شود، پایش را بلند می کند تا به داخل آن رود، ولی ناگهان فریاد می زند. فرار می کند. دور تا دور

صحنه می دود تا پنهان شود، ولی نمی تواند.

همیشه برای نجات، بیشتر از دو راه وجود داره.

کشتی بان

فرار بی فرار.

دومی به زمین می افتد. کشتی بان می خندد و طنابی را شل می کند تا سلطی را که از سقف آویزان بود به بالای سر دومی برسد.

دومی

رسید، کمک رسید. می دونستم که بالاخره می رسه. خودشه، خودشه.

اولی

تو نجات پیدا کردی؟ با هم می تونیم بریم شهر بازی.

کشتی بان سوت می زند. دومی به درون سطل نگاه می کند ولی با تعجب متوجه می شود چیزی در آن نیست.

دومی

غیر ممکنه.

می نشیند و گریه می کند.

کشتی بان

برای خودت چیزی پست نکردی، خالی خالیه.

اولی

یعنی گونی تو سوراخه. یا شاید موش ها گندم هات رو خوردن.

دومی

همش تقصیر توئه. (یقه ای او را می گیرد.) اگه قربان و قربانی اون نبودی گونی من سوراخ نمی شد.

اولی

پنبه باعث بدبختی تو شد.

دومی

کدوم پنبه؟

اولی

پنبه ای که تو چیزت کرده بودی.

پنبه ای از گوش او بیرون می آورد و نشانش می دهد.

دومی

کی می تونه به دادم برسه؟

کشتی بان

خودت.

دومی

اما من که اینجام.

کشتی بان

همه یا اینجا می آن، یا باید بیان. رزرو بلیطشون با منه. دوست داری بریم سینما به فیلم خوب ببینیم؟

دومی

نه.

اولی

هنوز هم؟

کشتی بان او را به سمت لبه ی کشتی عقب می راند.

اوخ جون آتیش بازی!

دومی

من از بلندی می ترسم.

کشتی بان

تو مقدمه رو ندیدی، و متن تمام شد. دیگه وقتی نمونه. پس باید خودت رو برای رد شدن از پل آماده کنی. بعدش موش ها دنبال گوشت تازه بگردند...

اولی

وای!

کشتی بان

تو ترس. (رو به دومی ادامه می دهد) خودشون از ترس توی آب قرمز محو بشن. تو دیگه وقتی برات نمونه. کرکره ها کشیده شدند. طناب دارت رو آماده کردن. تو بیچاره شدی. مبارکت باشه. برو برای خودت دار بازی کن. کشتی بان همه چیز را برای رد شدن از روی پل آماده می کند. چشم های دومی را می بندد و دوباره آتشی بر پا می کند و فریاد می زند.

یک، دو...

اولی و کشتی بان در دو سوی دومی می مانند، دومی از آتش خارج می شود و آن دو تهدیدآمیز به دومی نزدیک می شوند. دومی عقب می نشیند. آن دو به دنبال دومی می دوند. دومی می گریزد. کشتی بان پشت سکان می ایستد و وحشیانه قهقهه می زند. اولی همچنان به دنبال دومی است. دومی خود را در میانه ی زباله ها به زمین می اندازد.

کشتی بان

ولش کن، بیا اینجا. ترسش دیدنی تره!

اولی

آره... خیلی قربان.

کشتی بان پیروز، سکان را می گیرد. آرام به چپ و راست می چرخاند. کشتی پهلوی به پهلوی می شود. اولی به سمت کشتی بان می رود. دومی پنهان از چشم کشتی بان و اولی، دریچه را می گشاید و به جای آن زباله می ریزد. او ناگهان به سمت دکل می رود و با ولع و احترام به بالا نگاه می کند. یکی دو پله بالا می رود، اما متوقف می شود و باز به بالا نگاه می کند. نور از بالای دکل آرام می تابد و بر شدتش افزوده می شود. دومی در ادامه به سوی ساحل رو می گرداند. کشتی بان پیروزمندانه بر سرعت جابجایی سکان می افزاید.

دومی

ساحل... دوره اما من نزدیک و نزدیک تر می شم.

کشتی بان

سرابه.

اولی

شاید نه، قربان!

دومی از دکل به زیر می آید و همچنان به ساحل نگاه می کند. سپس به آن دو پشت می کند و ما دریچه را در دست او می بینیم. او دریچه را پنهان می کند. کشتی متلاطم است.

دومی

(تحقیرآمیز به اولی) تو لایقی!

اولی

چی؟

دومی

چه زوج خوشبختی!

کشتی بان

من لایق ترم.

دومی

... و من خوشبخت تر. پیوندتون مبارک!

کشتی بان

وحشت، زبونشو باز کرده.

اولی

(به دومی) چه حسی داری؟

دومی از سر لذت و رضایتمندی نفسی عمیق می کشد. دریچه کف کشتی را به دریا پرت می کند. دومی در تصمیمی ناگهانی از کشتی به دریا می پرد. صدای افتادن کسی از ارتفاع در آب شنیده می شود. اولی به سویی که دومی پریده است می رود. کشتی بان وحشت زده به بالای دکل که پر از نور سبز است نگاه می کند.

اولی

چه جسارتی!

کشتی بان

احمق!

اولی نیازمند و تحسین آمیز به روبرو خیره می شود.

اولی

کاش داماد حجله ی من بود!

کشتی بان عصبی قهقهه می زند.

کشتی بان

یک احمق جسور.

صحنه به مرور در تاریکی فرو می رود. آخرین نور، نور سبز متمرکز روی دکل است که مدتی می ماند و سپس صحنه در تاریکی مطلق فرو می رود. هم زمان با شروع کم شدن نور، صدای جوشش آب از سوراخ کف کشتی و صدای موش های جویده شنیده می شود، این صدا لحظاتی پس از تاریکی نیز به گوش می رسد.

صحنه ی دوم- صحنه ی اول با تغییراتی تکرار می شود. اولی پارو می زند.

کشتی بان

سرباز شماره بیست، شصت و شش

اولی ناتوان و مأیوس در همان حالت که رو برگردانده و پارو می زند.

اولی

بله قربان!

در همان حالت که به پارو زدن ادامه می دهد، لحظاتی خبردار می ایستد.

کشتی بان

تموم شد. نه، شروع شد. بدبختانه باید این خبر رو به تو بدم. (خوشحال) خوشبختانه بالاخره مأموریت تو به ته رسید.

اولی

(می گیرد.) این تأسف بارترین خبر خوبی بود که تا حالا شنیدم قربان. از تمامی زحمات های شما متنفرم.

به شکلی عجیب احترام می گذارد و دردمند و خسته می نشیند پارو زدن را از سر می گیرد.

کشتی بان

سرباز شماره سی دویست و بیست و دو

سوی با هیبتی متفاوت نسبت به دومی، پر انرژی به سمت او می رود و خبردار می ایستد

سومی

قربان، بله قربان.

کشتی بان

مأموریت محوله به پایان رسید. تو اولین کسی هستی که این خبر رو بهش می دم. تولدت مبارک گوساله.

سومی در کشتی سینه خیز می رود، اولی به سوی سومی رو می گرداند، سومی به میان زباله ها رسیده است. اولی به سوی او می رود و متوجه سوراخ و فوران آب می شود. به دکل نگاه می کند و به محل پریدن اولی می رود و در حرکتی ناگهانی به دریا می پرد. سومی احمقانه در زباله ها جستجو می کند. کشتی بان هراسان به سوی محل پریدن دومی و اولی پیش می آید نگاه می کند.

کشتی بان

احمق!

صحنه ی سوم- تصویر بر پرده ی سیکلو نور می رود. با تابش مجدد نور بر پرده ی سیکلو ابتدا تصویری از خورشید که از لابلای درختان سرسبز ساحل پر درخت می تابد، سپس دومی که به سوی ساحل شنا می کند دیده می شود. لحظاتی بعد اولی نیز به فاصله وارد کادر می شود. او نیز شناکنان به سوی ساحل می رود. در نمایی دیگر سومی و کشتی بان در کشتی فرو رفته در آب و در حال غرق شدن نمایانده می شود. سومی نشسته است و با پارویی نامتعارف، شبیه به استخوان قلم پا، پارو می زند و کشتی بان ایستاده است و در ساز ذهنی ساخته شده از مجموعه ی سر، آهنگ..... می نوازد. آب بیشتر از قبل کشتی را در بر می گیرد.

تاکید تصویر، بر پرچم کشتی است که به آن کلمه ی «کریستف» نوشته شده است. پس از توقف مناسب بر پرچم، صحنه تاریک می شود.

پایان